

# توهم‌زدگی نوروز ستیزان در افغانستان

عبدالشهید ثاقب

چندسالی است که برخی نهادهای وابسته به وهابیت و سلفیت در تکاپو افتاده اند تا جشن خوش‌آیین نوروز را بخوانند. یکی از دلایل کسانی که جشن نوروز را حرام می‌خوانند، هراس آن‌ها از گرایش مجدد مردم به آیین‌های زردشتی و بودایی می‌باشد. دیروز من با یکی از این اشخاص صحبت کردم. او می‌گفت؛ این درست است که بزرگداشت از نوروز، دیگر از ویژگی‌های آیین زردشتی نه، بل یک پدیده جهانی می‌باشد، اما اشخاص و حلقاتی که در این سرزمین به دنبال احیای این آیین هستند در حقیقت به دنبال راه اندازی توطئه علیه اسلام بوده و تلاش می‌کنند که آیین‌های ماقبل اسلامی را جایگزین مراسم اسلامی نمایند. وقتی استدلال‌های وی را شنیدم، به یاد تفکری افتادم که از گذشته‌های دور تا به امروز در میان مکاتب کلامی و فقهای جهان اسلام وجود داشته و بدبختانه، سرمنشاء فرهنگ ستیزی‌های بی‌شماری گردیده است. این تفکر، عبارت از تئوری توطئه می‌باشد.

## تعریف تئوری توطئه؛

تئوری توطئه عبارت از تئوری است که رویداد کنونی یا تاریخی را نتیجه نقشه مخفیانه گروهی دسیسه‌گر (عموماً قدرتمند) می‌داند. در تعریف دیگر، تئوری توطئه عبارت است از نداشتن اعتقاد یا باور نکردن شکل ظاهری و رسمی رویدادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی. تئوری توطئه در شکل حاد آن بیان‌گر این است که تمامی بدبختی‌های عالم در پی اعمال گروهی از افراد پرنفوذ و معمولاً پنهان است. در بیان این مفهوم گفته می‌شود گروه‌های کوچک و تیزهوشی دارای امکانات سیاسی، مالی، نظامی، روانی و علمی در پس تمام حوادث خوب و بد این دنیا هستند.

## جایگاه تئوری توطئه در جهان اسلام؛

تئوری توطئه اگر چه یکی از پدیده‌هایی است که در تمام فرهنگ‌ها موجود می‌باشد، اما در میان مکاتب کلامی و فقهی جهان اسلام از محبوبیت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌باشد. گفته می‌شود که حتی خردگراترین مکتب کلامی مسلمانان (معتزله)، نیز از این بیماری رنج می‌برده و در تبیین حوادث، وقایع و رویدادها به آن متوسل می‌شده است. معتزلی‌ها، امام احمد حنبل را برای آن شلاق زدند که فکر می‌کردند او وابسته به گروه‌های یهودی و نصرانی بوده و به همین خاطر، قرآن را «قدیم» خوانده است. استفاده از تئوری توطئه اگر چه امروزه عمومیت پیشین خود را از دست داده و جای خود را به نگرش عقلانی واگذار نموده است، اما در میان تکفیریان و گروه‌های تندرو هنوز هم از محبوبیت برخوردار می‌باشد. حسین احمد الخشن، محقق برجسته لبنانی، در این مورد می‌گوید: «از چیزهایی که باید در گفتمان اسلامی مورد توجه قرار گیرد، آن است که توهم توطئه بر این گفتمان غالب است. این توهم، اندیشه‌ی برخی از اسلام‌گرایان را به اندیشه‌ی بسته بدل کرده که از هر حادثه جدیدی می‌هراسد و از هر اقدام دیگری بیم دارد و آن را در جایگاه توطئه و خیانت قرار می‌دهد و واژه‌ها معنایی به خود می‌گیرد که آن را بر نمی‌تابد و به جای واقعیت‌ها بر اساس نیت‌ها داوری می‌کند. این ذهنیت، خود را بر گفتمان بسیاری از اسلام‌گرایان تحمیل کرده و آن‌را به رنگ خویش درآورده، و به همین دلیل، به گفتمان تشکیکی، خصمانه و دورکننده بدل شده است.»

## تعریف فرهنگ فارسی از منظر تئوری توطئه؛

یادم می‌آید وقتی که مدرسه می‌رفتم و معارف دینی را فرا می‌گرفتم، یکی از احادیثی را که همیشه می‌خواندیم این بود: «به مسلمانان گمان نیک کنید تا هنگامی که شری از وی سر نزده است». فکر می‌کنم پیامی را که این حدیث می‌خواهد ابلاغ کند، همانا ایجاد و تحکیم فضای اعتماد و همدلی میان مؤمنان و مبارزه علیه بدگمانی در میان مسلمانان می‌باشد. باید گفت با وجود حضور چنین نص صریح علیه بدگمانی، شوربختانه یکی از ویژگی‌های فقهاء و رهبران کلامی جهان اسلام این بوده است که همیشه نسبت به ایران و فرهنگ ایران زمین بدبین بوده و آن را به عنوان یک رقیب بالقوه برای اسلام و دنیای عرب تلقی می‌کرده‌اند. رقیب پنداشتن ایران و ایرانیان، برای تمدن اسلامی شاید دلایل مختلف داشته باشد، اما مهم‌ترین علت آن پیشینه تمدن و قدرت این سرزمین می‌باشد. برخلاف سایر کشورهای اسلامی، ایران و حوزه تمدنی ایران باستان یکی از مناطق مفتوحه اعراب بود که پیش از اسلام، هم دارای تمدن برتر بود و هم یک امپراتوری را اداره می‌کرد. بنابراین، باید گفت که حضور این درخشندگی و تابندگی در تارک تاریخ ایران، باعث گردیده بود که فقهای مسلمان از خیزش و جنبش مجدد ایرانیان باستان هراس داشته و همواره لرزه بر اندام داشته باشند. آن‌چه که این هراس را در میان اعراب بیش‌تر تقویت نموده بود، وفاداری ایرانیان به فرهنگ، عنعنات و رسوم شان بود. ایرانیان در درازنای تاریخ نشان داده‌اند در کنار آن که مسلمان خوبی هستند، هم‌چنان ایرانیان خوبی نیز می‌باشند. دکتر سیدحسین نصر در مقاله‌ی «برخورد تمدن‌ها و سازندگی آینده بشر» می‌گوید که برای ایرانیان همواره بدان اندازه که مسأله فرهنگی داغ بوده، مسأله قومی و نژادی نبوده است. او مثال می‌زند دوره اسلامی را: «ایرانی‌ها در دوره اسلامی پذیرفته بودند که پادشاهان شان ترک نژاد باشند (مانند سلاجقه و غزنویان) و برای آن‌ها مسأله قومی و نژادی مطرح نبود بل که مسأله فرهنگی مطرح بود». اهتمام به مسأله فرهنگی در کنار آن ذهنیت توهم زده، باعث گردید که ما هدف حملات فقهاء و متکلمان عرب قرار بگیریم. درست از همین جا است که امروزه ما با حجم بزرگی از ادبیات ضد ایرانی در کتاب‌های فقهی و کلامی مواجه هستیم. من در اینجا استناد می‌کنم به سخنان ابن حزم. ابن حزم اندلسی (۴۵۶-۳۸۴ هجری) که یکی از رهبران گروه‌های تکفیری و سلفی می‌باشد، در مورد ما فارسی‌زبانان چنین می‌گوید: «فارس‌ها حکومت کهن داشتند و نیروی قدرتمندی بودند که بر ملت‌ها حاکم بودند، حتا خود را آزاده و دیگران را بنده می‌دانستند. اما این حکومت به دست مسلمانان اعراب نابود شد که به حق ضربه‌ای بزرگ و آزمایشی عظیم بود. چون‌که اعراب مسلمان برای فارس‌ها و دیگر اقوام همسایه خطری محسوب نمی‌شدند، به همین دلیل نمی‌توانستند بپذیرند که مغلوب اعراب شده‌اند، به راه‌های گوناگون و طرق متعدد متوسل شدند تا با اسلام به منازعه برخیزند. به علت آن‌که نتوانستند با توسل به شمشیر به مرادشان برسند در پی حيله و نیرنگ برآمدند». ابن حزم هم‌چنین با اشاره به رویداد سقوط حکومت اموی‌ها به همکاری مردم خراسان می‌گوید: «عجم در خراسان امر حکومت را به دست گرفت و پادشاهی کسری را دوباره برگرداند و دیوان‌های اعراب، دیگر بی‌اهمیت شدند». من در این جا به آرای ابن حزم برای آن اشاره کردم که ایشان رهبر مستقیم گروه‌های تکفیری و سلفی می‌باشد و تأثیر فوق‌العاده‌ای بر این جریان گذاشته است. بنده هنگامی که در مدرسه عالی امام ابوحنیفه و دانشکده شرعیات درس می‌خواندم، همواره با سلفی‌ها دست و پنجه نرم می‌کردم. سلفی‌ها عادت داشتند که مقلدان و پیروان مذاهب مختلف اسلامی را تکفیر کنند. آن‌ها در این مورد، استناد می‌کردند به سخنان ابن حزم: «تمامی آنانی که تقلید می‌کنند و تابع یکی از صحابه یا یکی از تابعین یا از مالک یا از ابوحنیفه یا از شافعی یا از سفیان یا از الاوزاعی یا از احمد حنبل یا از داوود اصفهانی هستند بدانند که اینان از دنیا و آخرت آنان مبری هستند».

## تکفیر هویت فارسی‌زبانان؛

پیامد این نگرش برای فرهنگ و تمدن زبان پارسی این شد که همه رسوم و عنعنات و حتی فرآورده‌های فکری و فرهنگی مان - از تصوف و عرفان گرفته تا به جشن نوروزی و زبان فارسی - تکفیر شوند و حرام تلقی گردند. این درحالی است که اسلام نسبت به فرهنگ‌های بشری دید باز داشته و همه را به رسمیت می‌شناسد. وقتی قرآن عظیم‌الشان، کتاب مقدس مسلمانان، خطاب به بشریت می‌گوید که خداوند شما را قبیله قبیله و قوم و قوم آفریده است تا هم‌دیگر را بشناسید، در حقیقت می‌خواهد همین تکرر هویت‌ها و فرهنگ‌های بشری را گوش‌زد کند و مسلمانان را به التزام به اصل «وحدت در کثرت» فرا بخواند. بنابراین، باید گفت: تحریم نوروز و دیگر نمادهای هویت ایران زمین، بیش‌تر از آن‌که جنبه دینی داشته باشد، ریشه در یک توهم دارد و ناشی از یک بیماری می‌باشد؛ بیماری توهم‌زدگی یا همان پارانوئیا. کسانی که فکر می‌کنند ایرانیان و فارسی‌زبانان درصدد راه‌اندازی توطئه علیه اسلام می‌باشند و بنابر این، باید هویت آن‌ها سرکوب گردد، به جای بحث و استدلال با آن‌ها، باید تحت مراقبت درمانی قرار گرفته و به روان‌پزشک مراجعه کنند. شما اگر هر قدر برای شان از خدمات متقابل اسلام و ایران بگویید و از کارنامه‌های درخشان ابوعلی سینا و البیرونی و

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در راه رشد و بالندگی تمدن اسلامی یاد کنید، آن‌ها قناعت نخواهند کرد بل به همان جزم‌ها و دگم‌ها و توهّمات پیشین‌شان خواهند چسبید و تا گور، «مرگ بر ایران» خواهند گفت. این در حالی است که اگر آن‌ها واقع‌بین تر باشند در خواهند یافت که ایرانیان و هویت ایرانی دشمن اسلام نه، بل از بنیان تمدن اسلامی می‌باشند. تجربه ثابت ساخته است کسانی که واقع‌بین و قدرشناس اند، مانند حسن حنفی، اسلام‌شناس و دانشمند معروف عرب، به نقش ایرانیان در تکوین تمدن اسلامی اعتراف کرده‌اند. حسن حنفی در جایی پیرامون نقش فارسی‌زبانان در شکوفایی تمدن اسلامی می‌نویسد: «رابطه فرهنگی فارسی‌زبانان و اعراب در ساختن فرهنگ اسلامی در دوره‌های گوناگون تداوم داشته و در تقویت و پویایی فرهنگی نقش بسزایی ایفا کرده است. فرهنگ فارسی از طریق کتب منبع و اصلی از زبان فارسی به زبان عربی برگردانده شد و در حوزه فرهنگ اسلامی مورد بررسی قرار گرفت. از همان آغاز ترجمه کتاب جاویدنامه که توسط سکویه به عربی ترجمه شد، فرهنگ فارسی به موازات فرهنگ یونانی در رشد و شکوفایی فرهنگ اسلامی نقش مهمی ایفا نمود. بسیاری از منابع اصلی تصوف به زبان فارسی بوده و هم‌چنین ریشه‌های بسیاری از مباحث درباره اخلاق در حوزه فرهنگ اسلامی را می‌بایست در زبان فارسی جستجو کرد. بسیاری از راویان حدیث هم‌چون صحیح بخاری، ابن ماجه، ترمذی و ابوداؤد، فارسی‌زبان بوده‌اند. از پایه‌گذاران علوم دقیقه، هم‌چون ریاضیات و علوم طبیعی می‌توان از بیرونی، خوارزمی، کاشانی، طوسی و... نام برد که همگی فارسی‌زبان هستند. در زمینه فلسفه اسلامی، فلاسفه‌ای هم‌چون ابن سینا، ملاصدرای شیرازی و ناصرخسرو نیز فارسی‌زبان می‌باشند. پایگاه اصلی مذهب تشیع که از مذاهب اصلی و مادر به حساب می‌آید در ایران است. در مجموع زبان فارسی و زبان عربی، هردو زبان تألیف علم در حوزه فرهنگ اسلامی به حساب می‌آیند. ابن سینا و غزالی در نگارش کتب خویش از این دو زبان بهره‌فراوان برده‌اند. مرام‌نامه‌های تصوف به زبان فارسی تبیین و تنظیم یافته است. شاهنامه فردوسی به زبان فارسی همراه با زبان ترکی در آسیای میانه تأثیر مهمی از خود برجای گذاشته است. فارسی‌زبانان در طول پنج قرن امپراطوری عباسی را همراهی کرده‌اند و در دولت‌های آن نقش مهمی ایفا نموده‌اند. گسترش اسلام در آسیای میانه محصول تلاش ایرانیان است».

### مسئولیت ما؛

من وقتی می‌نویسم که خطبه خواندن در گوش این بیماران فایده ندارد، نباید چنین استنباط کرد که بنده مخالف بحث و جدل با این قشر می‌باشم. بر عکس، من ترجیح می‌دهم که این گفتگوها ادامه پیدا کند تا اقشار دیگر جامعه مان از شر تفکرهای زیان‌بار آن‌ها رهایی یافته و به هویت‌شان احترام بگذارند و از آن پاس‌داری کنند. ما باید به جوانان و نسل‌های آینده مان بیاموزیم که هویت ما مرگب از سه جزء می‌باشد: هویت ایرانی، هویت اسلامی و عناصری را که تازه از دنیای مدرن وام گرفته ایم. ما باید به جوانان به صراحت بفهمانیم که پاس‌داری از این سه جزء، وظیفه ملی و وجدانی مان می‌باشد.